

بحران هویت و تسدید آن در زندگی اردو گاهی پس از زلزله بم

دکتر شریف مطوف*

چکیده

با وقوع هر زلزله ای، آنچه را که بیشتر مورد توجه رسانه ها و مسئولین قرار می گیرد، خاکسپاری کشته ها و بازسازی ساختمان های تخریب شده است. کمتر کسی به اثرات پیچیده تر، ماندگارتر و عمیق تری که یک زلزله برجای می گذارد، توجه می کرده است. اما در چند سال اخیر، محققین اجتماعی به گوشه های دیگر و ابعاد عمیق تری از پی آمدهای زلزله توجه کرده و پرسش های علمی ارزشمندی مطرح ساخته اند که پاسخ به آن ها را تنها از طریق انجام مطالعات علمی، می توان داد. نکاتی که جدیداً مورد توجه قرار گرفته اند عمدتاً پیرامون موضوعاتی مانند علل بروز ناهنجاری های اجتماعی و روانی پس از وقوع زلزله است. برای مثال، چرا اعتیاد، سرقت و انواع بزهکاری پس از وقوع هر زلزله ای تسدید می شود؟

در این مقاله سعی شده است، با محور قرار دادن مبحث هویت و گسیختگی هویتی پس از وقوع زلزله یا هر یک از بلاهای طبیعی که بر اثر متلاشی شدن خانواده و نظام اجتماعی، ممکن است اتفاق افتد، پدیده هایی چون بزهکاری، سرقت، فحشا و دیگر انواع ناهنجاری های روانی و اجتماعی را مورد بررسی قرار داد. عواملی چون زندگی در اردوگاه های آوارگان نیز اخیراً به عنوان عوامل تسدید کننده این ناهنجاری ها بیان شده اند، اما کمتر کسی به علل آن به صورت علمی توجه کرده، و راه کارهای حل این معضلات از طرق علمی ارایه داده است.

گذشت دو سال پس از وقوع زلزله بم، و انجام مطالعات و بازدیدهای میدانی متعدد طی دو سال گذشته، این فرصت را فراهم ساخته است تا در رابطه با پدیده های ناهنجاری های اجتماعی و روانی زلزله و مشکلاتی که زندگی در اردوگاه های آوارگان ایجاد کرده اند، مورد بررسی دقیق علمی قرار گیرد. طی فرصت هایی که تا کنون برای انجام این مطالعه پیش آمده است، یافته های اولیه حکایت از ضرورت توجه به ریشه هایی است که ممکن است تا کنون مورد غفلت واقع شده اند. از جمله این ریشه ها، آسیب هایی است که ساختار هویتی فردی و جمعی بر اثر وقوع زلزله و از دست دادن افرادی از خانواده، آسیب ببیند. در حقیقت، مانند عناصر کلیدی یک سیستم اجتماعی، ازدست دادن یک فرد، ممکن است کار سیستم را مختل کند. از دست دادن این افراد به مثابه از هم گسیختگی سیستم اجتماعی است که تأثیرات خود را بر نظام ارزشی اجتماع و خانواده نیز می گذارد و باعث نظام گسیختگی و اختلالات هویتی می گردد. این عوامل، به علاوه عواملی مانند احساس تنهایی و رهاشدگی بر اثر فوت افراد خانواده، ممکن است افراد را به سوی ناهنجاری های اجتماعی و بزهکاری بکشاند.

واژه های کلیدی

زلزله بم، بحران هویت، سندرم اردوگاه های آوارگان، بزهکاری، آسیب های روانی - اجتماعی

مقدمه

در بیشتر ادبیات مربوط به مباحث هویت، می خوانیم که هویت، در حقیقت پاسخ به پرسش هایی در مورد کیستی و چیستی است. در نوشته های کلاسیک و حتی پژوهش های جدید نیز تأکید بر ضرورت هویت و نیاز به آن هیچگاه مورد غفلت قرار نگرفته است. نیاز به هویت برای ارضای نیاز به شناخت خود، احساس تعلق به گروه خاص و عدم تعلق به دیگر گروه ها، شباهت پیدا کردن با گروهی و متفاوت بودن با گروه های دیگر و مانند این استدلال ها، فراوان دیده شده است. اما هیچ گاه این پرسش مطرح نشده است، که این همه تمایل به تعلق به گروهی و عدم تعلق به دیگری و یا شباهت پیدا کردن با گروهی و عدم شباهت با دیگری و... چرا و به چه کار انسان ها و زندگی آنان می آید؟

در بیشتر نظریات و سخنان مربوط به هویت، که ضرورت آن مورد تأکید قرار گرفته است، حیاتی بودن آن نیز بیان شده است. این بدین معنی است که داشتن هویت برای حفظ حیات انسان ها و یا ادامه آن ضرورت دارد. اما این ضرورت چرا؟ چگونه؟ و بر چه اساس؟ است، کمتر مورد اشاره قرار گرفته است. در این مقاله سعی خواهد شد، به این پرسش، پاسخ درخوری داده شود. همچنین، در برنامه های بازسازی شهرها و روستاهای آسیب دیده از جنگ و بلایای طبیعی، همیشه کشمکش و بحث میان معتقدین به ضرورت حفظ هویت پیش از تخریب شهرها و روستاهایی که بازسازی می شود، و آنانی که اعتقادی به چنین امری ندارند، درمی گیرد. بحث میان معتقدین به حفظ اصالت شهرها و روستاها و آنانی که خواستار شکستن این قید و بندها به منظور استفاده از فرصتی که تخریب ناشی از جنگ یا بلایای طبیعی به وجود آورده است، برای بهبود شرایط، توسعه و ساختن فضاهای زیست جدید و مدرن، همیشه درمی گرفته است. مهم تر از آن، ملاحظه می شود که پس از وقوع هر سانحه ای مانند زلزله، بازماندگان را از محل وقوع حادثه به محل دیگری، مانند اردوگاه های آوارگان، منتقل می کنند. انتقال آنان از محل زندگی قبلی که به آن احساس تعلق دارند و هویت خود را بدان وابسته می دانند، غالباً دیده شده است، مشکلاتی در پی داشته است. این مشکلات سعی خواهد شد در این مقاله مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد.

تعاریف و مفاهیم

هویت در اصل واژه ای عربی - از هو = کیستی - به معنای "اتحاد با ذات و حقیقت خویش" یا "یکی بودن موصوف با صفات اصلی و جوهری مورد نظر"، و لذا می توان آن را "این همانی" دانست که بیانگر مجموعه ای است از ویژگی های بنیادین فکری و فرهنگی، زیستی و عملی همسان... [جمشیدی، ۱۳۸۳: ۱۰].

محمدعلی فروغی در کتاب "سیر حکمت در اروپا" در برابر کلمه فرانسوی Identite (انگلیسی: Identity)، کلمه "اینهمانی" را به جای "هویت" متداول عربی به کار برد. اما این کلمه نتوانست جایگزین "هویت" شود [الطای، ۱۳۸۲: ۳۳].

واژه هویت یا Identity ریشه در زبان لاتین (Identitas که از Idem یعنی "مشابه و یکسان" ریشه می گیرد و دو معنای اصلی دارد. اولین معنای آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است. این با آن مشابه است. معنای دوم آن به معنای تمایز است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می گیرد. به این ترتیب، به مفهوم شباهت از دو زاویه مختلف راه می یابد و مفهوم هویت به طور همزمان میان افراد یا اشیاء دو نسبت محتمل برقرار می سازد: از یک طرف، شباهت و از طرف دیگر، تفاوت. هویت اصطلاحاً مجموعه ای از علایم، آثار مادی، زیستی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد و گروه از گروه یا اهلیتی از اهلیت دیگر و فرهنگی از فرهنگ دیگر می شود که محتوا و مظهر این ظرف به مقتضای هر جامعه و ملت دیگری هستند که در زبان فارسی "هویت ما" به کار گرفته می شود و بیانگر نوعی وحدت، اتحاد، هم شکلی، تداوم، استمرار، یکپارچگی، عدم تفرقه، عدم تشتت و... است [محرمی، ۱۳۸۳: ۶۶ و ۶۷]. اما هویت نمی تواند فردی باشد، گرچه نمادهای آن در افراد بروز می کند. هویت یعنی تعلق به یک جمع است. بنابر این، بحث هویت همیشه درباره هویت اجتماعی یا جمعی دور می زند. منظور از هویت جمعی حوزه ای از حیات اجتماعی است که فرد خود را با ضمیر "ما" متعلق و منتسب می داند و در برابر آن احساس تعهد و تکلیف می کند. این

هویت جمعی را می توان در سطوحی مرتب از کوچک و خاص به بزرگ و عام چون خویشاوندی، هم طایفگی، هم محلی، هم روستایی، هم زبانی، هم شهری، هم وطن، هم مذهب و هم نوع تقسیم بندی کرد [چیت ساز قمی، ۱۳۸۳: ۱۹۴ به نقل از محمد عبداللهی در نامه علوم اجتماعی، دفتر اول].

هویت: پایه های نظری

شناخت هویت و مشاهده آن همچون دیگر معانی و مفاهیم مصبوغ و مسبوق به تئوری هاست. به این اعتبار، معنای هویت از تئوری ها تبعیت می کند، و چون تئوری ها دگرگون شوند، معانی هویت هم در عین ثبات الفاظ، دگرگون خواهد شد. بنابراین، از ورای تئوری ها و قالب های نظری جدید و متفاوت می توان هویت را به گونه ای دیگر شناخت و به شیوه ای متفاوت فهمید. [پورسعید، ۱۳۸۳: ۹۱]

مبحث هویت با تلاش برای پاسخ گویی به پرسش "من کیستم؟" قدمتی بسیار طولانی دارد. در ادبیات جهان این پرسش همیشه در اشعار شعرا و مباحث حکما تکرار شده است. در ادبیات فارسی نیز این پرسش از زبان بزرگان ادب طرح شده است. حافظ می گوید:

| | |
|--|----------------------------------|
| وجود ما معمائی است "حافظ" | که تحقیقش فسون است و فسانه |
| و مولوی از مشغله ذهنی فلسفی خود صحبت می کند: | |
| روزها فکر من این است و همه شب سخنم | که چرا غافل از احوال دل خویشتم |
| از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود | به کجا می روم آخر نمائی وطنم |
| اما خیام، از زبان آنچه به وی نسبت می دهند، می سرايد: | |
| دشمن به غلط گفت که من فلسفیم | ایزد داند که آنچه او گفت نیم |
| لیکن چو درین غم آشیان آمده ام | آخر کم از آن که من بدانم که کیم؟ |

بنابراین، همه از بیقراری روزگاری و هویت مبهم و ماهیت وجود ناشناخته سخن می گویند. این پرسش نه تنها ذهن فیلسوفان را مشغول کرده است که ذهن مردم عادی را نیز بدان گرفتار و در پی پاسخ بدان راه تفکر و تأمل را در پیش گرفتند.

بر این اساس، نیاز بشر و کل بشر به دانستن منشأ و مقصد خود نه تنها نیازی فلسفی است که نیازی روانی نیز هست. همیشه گفته شده است که انسان موجودی ناشناخته است؛ و این یک "واقعیت" اجتماعی تلقی می شود. اما دو بعد فلسفی و روانی هویت هم مرز و درهم آمیخته اند. در مقطعی از دوره رشد انسان، در دوره بلوغ، نیاز به هویت تشدید می شود که گاهی صورتی بحرانی به خود می گیرد. مباحث روانشناسی در این رابطه بسیار مفصل هستند که پرداختن به آن ها از حوصله این مقاله خارج است. اما آنچه در این مقاله اهمیت بیشتری دارد، انطباق هویت بر مفهوم شناخت خویش و خودشناسی است. کوتاه سخن این است که هرچه شناخت انسان افزون گردد، هویت وی معنی افزون تری می یابد. و هر چه شناخته های آدمی فزونی یابد، پرسش من کیستم؟ ژرفای بیشتری می پذیرد و پاسخ بدان مشکل تر و پیچیده تر می گردد. حال و با توجه به این معانی ژرفی که از هویت می شود و نیازی که پیچیده و متعالی است، در این پرسش مهم نمایان می گردد که چرا بشر چنین نیازی دارد و سر نهفته این نیاز در کجاست؟

در رابطه با نیاز انسان به هویت و دانستن چیستی و چرایی آمدن و مقصد اوست، سخن های بسیاری توسط فیلسوفان، روانشناسان و جامعه شناسان و حتی متفکرین و متخصصین دیگر علوم گفته شده است. بدین پرسش اساسی که سر این نیاز چیست؟ کمتر اشاره ای شده است.

هویت مجموعه معانی است که چگونه بودن را در خصوص نقش های اجتماعی فرد القاء می کند و یا وضعیتی است که به فرد می گوید او کیست و مجموعه معانی ای را برای فرد تولید می کند که مرجع کیستی و چیستی او را تشکیل می دهند. داشتن هویت مستقل و ممتاز در حیات فردی و جمعی آدمی به عنوان یک رکن اساسی در زندگی و کنشگری او محسوب می شود. عنصر شناسایی، تفکیک و تمایز بین خود و دیگران به زندگی انسان معنی می بخشد و او را به تحرک و پویایی وامی دارد. هویت تعریفی است که فرد از وجود خود می کند و به پرسش هایی چون "چیستم؟" و "چه می خواهم؟" پاسخ می دهد. از طریق هویت به ابعاد شخصیت خود نوعی هماهنگی و انسجام می بخشد و از نظر روانی و رفتاری در زمان و مکان موضع یابی می کند. مهم ترین کارکرد هویت ایجاد پیوستگی و هماهنگی است. در تحقق این امر، دو عنصر دخالت دارد: تعریف ما از خود و دیگران [چیت ساز قومی، ۱۳۸۳: ۱۹۲ و ۱۹۳ به نقل از منابع مختلف].

درباره هویت سه دیدگاه عمده وجود دارد: جوهرگرایی، ساختارگرایی و نظریات گفتمان. در دیدگاه جوهرگرا، هویت ها مثل جوهرها ثابت و لاینحیر هستند. در این دیدگاه، هر هویت دارای دو چهره است: چهره ای زیرین، ثابت و پایدار است؛ و چهره ای زبرین که متغیر و سیال است. ساختار گرایان، هویت را برخاسته از اجتماعی می دانند که از جایی نیامده است و انسان ها نیز آن را در جایی کشف نکرده اند، و لذا، در نظر این گروه، هویت ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی انسان هاست. در نظریات گفتمانی، هویت ها دست آورد گفتمان ها هستند. مقولات اجتماعی هم ساخته و پرداخته گفتمان هایند؛ و لذا واقعیات اجتماعی در گفتمان ها زاده می شوند و شکل می گیرند [قربانی، ۱۳۸۳: ۶۵ و ۶۶]. اما هنوز این پرسش فلسفی و نظری پاسخ داده نشده است که چرا داشتن هویت ضرورتی حیاتی است؟ اما نظریه هایی که هویت را امری اجتماعی و یا مربوط به حوزه روانشناسی اجتماعی می دانند، می توانند راهنمای خوبی برای تحلیل ریشه ای تر باشند. نظریه های روانشناسی بر این امر تأکید دارند که انسان برای زنده ماندن نیازهایی دارد که تعدادی از آن ها حیاتی است.

روانشناسان معتقدند، که برای رفع هر یک از نیازهای انسان، غرایزی طراحی شده اند که برآوردن نیازها از طریق آن ها لذت بخش است. خوردن و آشامیدن از آنجا لذت بخش است که به غریزه حفظ حیات تعلق دارد. حتی انگیزه هایی مانند حب نفس و دوست داشتن اینکه از ما تعریف و تمجید شود و یا مقبولیت اجتماعی در جمع داشته باشیم، لذت بخش است. حال پرسشی مطرح می شود که چرا مقبولیت اجتماعی لذت بخش است؟ اگر در سلسله مراتب غرایز حفظ حیات به دنبال این پرسش بگردیم، خواهیم دید که مقبولیت اجتماعی یعنی مورد حمایت جمع قرار گرفتن است و وقتی فردی مقبول جمع گردد، می تواند از این مقبولیت برای مقابله با خطراتی که در زندگی و حیات فردی و جمعی او پیش می آید، مقابله کرده، و در حقیقت، حیات خود را حفظ نموده است و به همین دلیل که مقبولیت اجتماعی اطمینان بخش و لذت انگیز می شود. حس تعلق به جمع نیز به دلیل احساس اطمینان به حفظ حیات شخص، بر اثر اطمینان از حمایت جمع در برابر خطراتی که حیات او را تهدید می کند، لذت بخش می شود. ابزار تشکیل جمع و افزایش حس تعلق افراد به آن جمع نیز چیزی نیست مگر هویت واحد است، آنگونه که در تعریف هویت در بالا آمده است. بنابراین، و در نتیجه همین استدلال، هویت تقویت حس تعلق به گروهی که تعلق به آن ضامن حفظ حیات است، ضرورت حیاتی پیدا می کند.

هویت شهر و شهرسازی هویتی

هویت را در دو حوزه شکلی، یعنی اسناد، ابنیه، لباس، پرچم، محدوده جغرافیایی... و نیز محتوایی ذهنیت جامعه، یعنی افتخارات، احساسات، ادراکات، آرمان ها، حافظه تاریخی و مظاهر فرهنگی همچون زبان، دین، آداب، رسوم و ارزش ها و... می توان مشاهده کرد [محرمی، ۱۳۸۳: ۶۷]. اما این دو حوزه شکلی ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند و تأثیرات متقابلی بر همدیگر می گذارند. این بدین معنی است که ابنیه اعم از بزرگ و کوچک یا تک بنا و یا مجتمع ها و حتی روستاها و شهرها چیزی نیستند جز انعکاس نیازهای مردمی که در آن ها زندگی می کنند و بر حسب نیازهای سلسله مراتبی شان شکل داده و تکامل بخشیده اند. از این روی،

در شکل و شمایل هر تک بنایی و یا هر شهری، عصاره ای از نیازهای مردمی که آن ها را ساخته و یا در آن ها زندگی می کنند، نهفته است و یا به عبارت دیگر، بناها در حقیقت آئینه های بازتابنده ویژگی های مردمی که آن ها را ساخته و هویت آنان است. از این روی ملاحظه می کنیم که احساس امنیت، راحتی و تعلق خاطر توسط مردمی که در خانه و کاشانه خود مستقر می شوند، نمایان است.

مردمی که خانه خود را بر حسب نیاز، فرهنگ و هویت خویش ساخته اند، در آن احساس امنیت و آرامش می کنند، و آن به دلیل شناختی که از آن دارند و آشنایی که با جوانب و زوایای آن پیدا کرده اند. در شهرها نیز همین امر واقع می شود. اما مردمی که به خانه ای بیگانه وارد می شوند، به دلیل همین عدم شناخت، در آن احساس امنیت و آرامش نمی کنند. این حس امنیت و آرامش یعنی عدم وجود تهدیدی که ادامه حیات آنان را به مخاطره می اندازد، و از این روی، زندگی کردن در یک شهر آشنا لذت بخش است و در نهایت به دلیل ویژگی هایی که خانه و شهر برای مردم آن دارند که آن را به خانه و شهر آشنا تبدیل می کنند، و به عبارت دیگر، آن را دارای هویتی خودی و نه بیگانه، آن را خانه ای امن و یا شهری امن می سازد که در آن احساس امنیت برای حفظ حیات ضرورت حیاتی دارد. حس تعلق به زادگاه به دلیل شناختی که فرد از آن دارد، ایمنی بخش است. با این که زادگاه به این معنی، پیش از خود فرد به وجود آمده است، ولی این انسان است که به زمین و زادگاه معنی و نام و نشان می دهد تا بعد هویت خود را با آن پیوند دهد که او مثلاً اهوازی است یا شیرازی. اهمیت و هویت این دو مسلماً بیشتر از کویر لوت است که ساکنین کمتری دارد. به عبارت دیگر، تصورات و تلقیاتی مختلفی که انسان از زادگاه و وطن خود دارد، قائم به ذات نیست و به مجموعه ای از عوامل مربوط می شود [الطائی، ۱۳۸۲: ۷۸ و ۷۹]. بر این اساس، هم انسان ها شهرهای خود را بر حسب نیازشان و در نهایت به منظور حفظ حیاتشان که در زندگی در جمع و در فضای آشنا امکان تحقق بیشتری دارد، می سازند؛ و هم خانه و شهر است که با فضاهای آشنا اطمینان بخش همیشگی ساکنین آن ها می شوند و از این روی که شهرها هویتی پیدا می کنند که برای ساکنین آن معنی و مفهوم آرامش برانگیز و لذت بخشی دارد.

زلزله و پی آمدهای روانی - اجتماعی آن

با وقوع زلزله ای در هر زیستگاه انسانی اعم شهر و روستا، در حقیقت، نظام ها (سیستم ها)ی آن زیستگاه، در هم پیچیده و از هم گسسته می شود. آنچه به چشم قابل مشاهده است، تخریبی است که در نظام فضایی و کالبدی آن زیستگاه انسانی به صورت تخریب خانه ها و زیرساخت های شهری و روستایی می باشد. اما تنها این نظام ها تخریب نمی شوند. نظام های اجتماعی و اقتصادی که پیوستگی شدیدی با نظام های کالبدی دارند نیز تخریب می شوند و نظام خانوادگی غالباً از هم می گسلد. با کشته شدن پدر، مادر، یا فرزندان، نظام خانواده نیز ترک بر می دارد؛ و پی آمدهای روانی - اجتماعی مخربی حاصل می شود. افزون بر غم ناشی از مرگ عزیزان؛ با کشته شدن مرد خانه، ترس و واهمه شدیدی از آینده ای تاریک بر زن و فرزندان مستولی می شود. همچنین با کشته شدن مادر خانواده، ترس از آینده ای تاریک ناشی از گسست شیرازه خانواده بر روح و روان همسر و فرزندان غلبه می کند. مهم ترین پی آمد وقوع زلزله و تخریب های کالبدی، اقتصادی، روانی و اجتماعی آن، آسیبی است که متوجه هویت افراد و گروه های بازماندگان می شود. این بدین صورت است که با فقدان پدر خانواده که مسلماً دیگر افراد خانواده بر اساس موقعیت اجتماعی، شغلی و فرهنگی او، و احساس تعلقی که به او دارند، دچار آسیب در رابطه با هویت خویش می شوند. خانواده ای که پدر خود را از دست می دهند، در جامعه یتیم تلقی می شوند، و خانواده ای که خانه خود را از دست می دهد، به یک دفعه به مردمی آواره و بی جا و مکان تبدیل می شوند. فردی که تا دیروز صاحب محل کسب معتبری است، از امروز بی کار و بدون درآمد می شود، و پدری که فرزند برومند و یا همسر دارای موقعیت اجتماعی ممتاز خود را از دست می دهد احساس خلأ هویتی و افت موقعیت اجتماعی پیدا می کند. احساس تعلق به محله شهری و احساس هم هویتی با هم محله ای ها، عنصر هویت ساز و تشکیل دهنده هویت فردی و جمعی است که با تخریب آن محله و کشته شدن همسایگان، خلأ هویت بر بازماندگان مستولی می شود. نیاز به احیای آن محله و بازسازی آن به صورتی که عناصر هویتی خود را بازیابد، نیازی حیاتی است برای بازسازی هویت فردی و جمعی

بازماندگان آن محله شهری است. به همین دلیل مشاهده می شود پس از وقوع زلزله؛ بازماندگان، بیش از گذشته احساس تعلق خود را به خانه و محله خویش را ابراز می کنند. نیاز شدید و دلنگی آنان به محله پیشین خود واکنشی است روانی است به منظور تشدید تعلق خود به محله و تشدید پیوندهای اجتماعی و انسانی میان هم محله های برای تعاون و همکاری بیشتر برای بازسازی محله خود و احیای مجدد آن که ضرورتی حیاتی است برای ادامه حیات تک تک آنان است. از این رو است که دانشمندان علوم اجتماعی و روانی تأکید بر عدم جابه جایی بازماندگان زلزله از محله شهری خود و ضرورت اسکان اضطرار و موقت آنان در همان محله است تا پیوندهای اجتماعی هویت ساز آنان از هم گسسته نشود.

سندرم اردوگاه‌های آوارگان

اساساً جوهره هویت را به نوعی تعلق می دانند؛ بدین معنا که هویت هرگونه که تعریف شود در نهایت به تعلق ختم می یابد [افتخاری، ۱۳۸۳ : ۲۳] و این تعلق محصول کنش و واکنش مجموعه انسان های یک اجتماع محلی از سویی با یکدیگر و از سوی دیگر با محیط و فضاهای پیرامون آنان است. بنابر این، به عبارتی این تعلق دو سویه است. از سویی انسان به محیط خود تعلق دارد، و از سوی دیگر، این محیط به همان انسان ها تعلق می گیرد، و در نهایت هردو از یکدیگر، هویت خود را در می یابند و از خود به دیگری هویت می بخشند. بریدن از تعلقات، به زیر سؤال رفتن فلسفه وجودی زندگی جمعی و رها شدن فرد در یک فضای خالی، بحران هویت است و شدیدترین نوع بحرانی است که می تواند کلیه جوامع انسانی را تحت تأثیر قرار دهد. به عبارت دیگر، زندگی اجتماعی و حتی فردی از ناحیه این گونه تلقی ها، به شدت آسیب می بیند و می تواند به نابودی حیات فردی و جمعی منتهی شود [افتخاری، ۱۳۸۳ : ۲۳]. شاید ساده ترین راه اسکان موقت بازماندگان یک زلزله، نصب اردوگاه ها و جای دادن آنان در آن ها باشد، اما این کار ضرورتاً تنها کار ممکن یا بهترین کار نیست. با جا به جا کردن آوارگان از خانه و محله مسکونی خود، در حقیقت، رشته های پیوند دهنده روانی و اجتماعی آنان به یکدیگر که بر اثر وقوع زلزله دچار آسیب دیده است، به طور کلی از هم گسسته می شود. تغییر فضای سکونت بدون توجه به رشته های نامرئی پیوندهای اجتماعی و روانی افراد و احساس تعلق آنان به خانواده، محله، اعم از تعلق حسی و روانی و یا تعلق به افراد خانواده و همسایگان و حتی حس تعلق به کالبد فیزیکی خانه و محله خود و فضای سکونت و زیست آنان که یادآور خاطرات کودکی و جوانی آنان است، آسیب هایی ممکن است بیشتر از آسیبی که زلزله باعث شده است، به وجود می آورد. این آسیب، نه تنها روند بازسازی فیزیکی و روانی - اجتماعی بازماندگان را دچار مشکل می سازد، بلکه بر اثر تشدید مشکلات روانی - اجتماعی بازماندگان، آنان را از مشارکت فعال در بازسازی خانه و محل کار خود ناتوان و یا ناشایق سازد. پس از وقوع زلزله بم، با آنکه از سوی متخصصین بازسازی، و حتی اعضای شورای شهر بم، به مسئولین، بازسازی هشدار داده شد که از برپایی اردوگاه‌های آوارگان شدیداً خودداری کنند، اما این هشدارهای تخصصی، توسط مسئولین نادیده گرفته شده است و تعداد یازده اردوگاه برای اسکان موقت بازماندگان زلزله برپا شده است. مطالعاتی که در رابطه با مردم ساکن در این اردوگاه ها شده است همه حکایت از تشدید بحران‌های روحی، روانی و اجتماعی مردم ساکن در این اردوگاه ها دارد. مشاهدات محققین دانشگاهی و از جمله مشاهدات مکرر محققین گروه پژوهشی بازسازی دانشگاه شهید بهشتی دال بر تشدید مشکلات اجتماعی و روانی اسکان شدگان در این اردوگاه ها، علاوه بر اتلاف منابع هنگفت سرمایه‌های میلیاردری به صورت ساخت اردوگاه هایی که در حدود یک سال بعد ناچار به تخریب آن شدند، بوده است. مطالعاتی که در این رابطه صورت گرفته است نشان داد، میزان اعتیاد در اردوگاه های آوارگان بالا رفته و افراد معتاد و ساکن در این اردوگاه ها، رغبتی به بازسازی واحدهای مسکونی خود نبودند. کاهش کنترل اجتماعی که در محله های پیشین بر افراد، توسط همسایگان، فامیل و آشنایان، اعمال می شده است منجر به تشدید بزهکاری اجتماعی و از جمله افزایش میزان فحشا شده است. جدا کردن خانواده ها و افراد از فضای خانه ها و محله های پیشین خود باعث تشدید گسست هویتی آنان بر اثر عدم تعلق به فضای اردوگاه و عدم احساس همبستگی با دیگر ساکنین اردوگاه، بحران های شدید هویتی را باعث شده است. افزایش میزان بزهکاری، تشدید اعتیاد، تشدید فحشا، تجاوز و زورگیری و حملات مسلحانه، تشدید عدم تمایل به بازسازی خانه و محل کار قبلی، و نیز کاهش علاقه به ادامه زندگی و افزایش میزان خودکشی، مشکلات شدیدی بر سر راه تحقق برنامه های بازسازی ایجاد کرده است. تحقیقات عمیق تری که در رابطه با بحران هویتی ناشی

از زلزله بم و تشدید آن در اردوگاه های آواردگان سندرمی از بیماری های رفتاری و هنجاری را نشان می دهد که ضرورت توجه به ابعاد گسترده و عمیق آن بیش از پیش مطرح می سازد. این مطالعات نشان می دهد که گرچه زلزله باعث ایجاد شکاف اولیه در هویت بازماندگان شده است، اما زندگی در اردوگاه های آوارگان باعث تشدید این شکاف و گسست شخصیتی آنان شده است. زندگی در اردوگاه های آوارگان نه تنها بازماندگان را از نظر فیزیکی و روانی از محیط پیشین خود که می توانستند، با زنده کردن خاطرات خود، لوازم و ابزار پیوستگی اجتماعی بیشتر و ترمیم شکاف بحران هویت خویش را که ناشی از وقوع زلزله است، فراهم سازند، بلکه در محیط اردوگاه آوارگان احساس رها شدگی، بی هویتی، عدم تعلق به گروه های اجتماعی همسایگان، و کاهش کنترل های اجتماعی به همراه احساس بی هدفی و پوچی در بین بازماندگان تشدید شده است که سندرمی از ناهنجاری ها و بزهکاری ها و تألمات روحی و روانی را باعث شده است.

نتیجه گیری

از مباحث فوق می توان نتیجه گرفت که هویت یکی از مسائلی است که بیش از هر مسأله دیگری ذهن آدمی را در طی هزاران سال مشغول کرده است. ارتباط هویت با مسأله شناخت و عرفان، ماهیت آن را ضمن اینکه روشن می سازد، آن را در هاله دیگری از ناشناخته ها و ارتباطات دیگری با عوالم دیگر فرو می برد. از این روی، مفهوم هویت امری سهل و ممتنع است. سهل از آن سو است که همه افراد بشر آن را دغدغه خویش ساخته اند و احساس آن منحصر به متفکران و ژرف اندیشان نبوده است. ممتنع از این سو است که دیدگاه های متعددی در رابطه با آن توسط فیلسوفان و متفکران زیادی ارائه شده و اجماع نظری در این رابطه کمتر دیده شده است. از این روی، دریافت آن بس مشکل است.

اما آنچه را که تاکنون راجع به هویت مورد بحث قرار گرفته و یا نوشته شده است، کوشش هایی در تبیین چیستی هویت است. پاسخ به این پرسش که چرا هویت لازم و ضروری است؟ کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما ضرورت این چینی حتماً چرای آن چینی دارد. هویت را نه خواستی بر هوس است که آن یکی بخواهد و آن دیگری طلب نکند. هویت، ضرورتی حیاتی است برای تمام بشر چرا که حافظ حیات آنان است. همان گونه که نفس کشیدن و خوردن و آشامیدن حافظ حیات و تداوم بخش آن است، احساس تعلق به گروهی و عدم تعلق به غیر آرامشی بر می انگیزد که ناشی از اطمینان به حمایت آن گروه در مقابل تهدیدات غیر است. تهدیداتی است که حیات انسان را هدف قرار گرفته است، طبیعتاً مقابله با آن لذت بخش است. از این روی، داشتن هویت همان لذتی را بر می انگیزد که لذت های دیگر ارضای غرایز بشری است که همه برای حفظ حیات درکارند.

از این روی، دیگر در هنگام بازسازی خانه و شهرهایی که بر اثر جنگ و یا بلایای طبیعی تخریب می گردند، نمی توان هویت آن خانه و شهر را نادیده گرفت، چرا که هویت آن حیات بخش است و وجود آن ضرورت حیاتی دارد. بازسازی برای انسان هایی صورت می گیرد که اصولاً جزئی از وجودشان و هویت بخش حیاتشان همان هویت خانه و شهرشان است. بدون آن هویت، هویتی ندارند و رعایت نکردن آن هویت، یعنی وارد کردن عناصر غیر در هویت آنان است؛ که بحران هویت را باعث می گردد، و حیات آنان را آشفته می سازد. زندگی در اردوگاه های آوارگان باعث تشدید بحران هویت ناشی از وقوع زلزله در میان بازماندگان می شود و احساس رها شدگی، عدم تعلق اجتماعی به گروه های همسایگان موقت، بی معنی زندگی و عدم امید به آینده را در آنان تشدید می کند و سندرمی از بیماری ها و ناهنجاری های روانی - اجتماعی به صورت تشدید اعتیاد تشدید بزهکاری مانند سرقت، فحشا، تجاوز و زورگیری و استفاده از سلاح گرم در درگیری ها و دعواهای کوچک و بزرگ را باعث می شود.

منابع

- افتخاری، اصغر. ۱۳۸۳. کالبدشکافی هویت : مبانی بحران ها و راه کارها در هویت ایران. پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ص ۲۳ تا ۳۹. تهران
- الطایی، علی. ۱۳۸۲. بحران هویت قومی در ایران. چ ۲. نشر شادگان. تهران.
- پورسعید، فرزاد. ۱۳۸۳. "هویت مدرن دینی و طرح ناتمام روشنفکری". در فصلنامه مطالعات ملی. شماره ۱۸. ش ۲، ص ۸۷ تا ۱۱۵.
- جمشیدی، محمدحسین. ۱۳۸۳. "هویت اشراقی حکیم شهید سهروردی". در فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۸. ش ۲. ص ۹ تا ۴۱.
- چیت ساز قمی، محمد جواد ۱۳۸۳. "هویت دینی جوانان در ایران". در هویت در ایران؛ پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی. ص ۱۸۹ تا ۲۱۱. تهران.
- قربانی، قدرت اله. ۱۳۸۳. "هویت ملی از دیدگاه استاد مطهری". در فصلنامه مطالعات ملی. شماره ۱۷. س ۵. ش ۱. ص ۴۳ تا ۶۳.
- محرمی، توحید. ۱۳۸۳. هویت ایرانی، اسلامی ما در هویت در ایران. پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی. ص ۶۵ تا ۹۴. تهران.